



بیاد استاد بزرگوار مرحوم میرزا  
عبدالعظیم خان قریب

## سیف الدین محمود و محلاتی

در کتاب «قد پارسی در مقدمات فارسی» دستوری آموزنده برای

### فیر فارسی زبانان

(۲)

در کتاب افعال می نویسد: «بنای فعل از مصدر است و آنچه را از مصدر سازند مشتقات گویند و آنچه از مشتقات سازند متفرعات نامند و آنچه از متفرعات و مشتقات سازند صیغه گویند و صیغه هیأت حاصل از کلمه باشد و قاعده ساختن آنها را تصریف و گرداندن گویند. تصریف در حرف نیست و در اسم هم کم باشد. چون آورد. مرد که مردان... ولی در فعل بیشتر است.»

پس در سیاق قواعد عربی به بیان مشتقات نه گانه مصدر می پردازد و آنها را بشیوه ای پسندیده با زبان فارسی منطبق می کند و جزئیات هر یک را در غایت کمال و وضوح بشرح درمی آورد.

متفرعات فعل ماضی را در دو قسم زیر بیان میکند: ماضی مطلق - ماضی قریب (نقلی)  
ماضی بعید - ماضی استمراری - ماضی شرطی - ماضی امکانی (التزامی) - ماضی احتمالی  
ماضی تمنائی و ماضی حتمی و ماضی متشکی - که پنج قسم ماضی اخیر به ترتیب به کمک

آقای دکتر مهدی درخشان عضو دانشمندیات علمی دانشگاه تهران از ادیبان و محقق معاصر.

قیدهایی که در آنها معنی امکان یا احتمال یا تمنا یا قطع و حتم و یاشدک و تردید است سرف می شود . مانند: که خوانده باشم - شاید خوانده باشد - کاش خوانده بود البته خوانده ام - ممکنست خوانده باشم. (ماضی اخیر یعنی ماضی متشکی را امروز غالباً با ماضی التزامی یکسان میدانند و ظاهراً اختلاف بارزی هم ندارند) از اقسام مستقبل نیز مستقبل برای حال و برای بعید و مستقبل امکانی و احتمالی و تمنائی و شرطی را نوشته و توضیح میدهد همچنین متفرعات فاعل و مفعول و سپس افعال لازم و متعدی و معلوم و مجهول و مثبت و منفی و قرب و بعد و اقسام فعل تأکید را از خفیفه و ثقیله در مضارع بشرح می آورد.

بجز از آنچه گفته شد مطالب دیگری از قبیل مصادر و حذف الحروف و فعلهای معاون (معین) فعلهای مرکب - فعلهای دو مصدری و غیره و غیره را با جزئیات آنها بشرح آورده که بیان آنها اگرچه به اجمال، در این مختصر نمی گنجد.

نکته مهمی که از ذکر آن نمی توان گذشت بیان قواعد و ضوابط و نکات متعددی است که مصنف جای جای در لابلای مطالب کتاب آورده است در این فصل و سایر فصول و بعده جابین نکته ها را تحت عنوان «بدانکه» یا «فایده» یا «تنبیه» بیان کرده چنان که در شرح مستقبل محقق الوقوع چنین می نویسد:

«فایده: بدان که فعل ماضی را در چند موقع برای حال و استقبال بنا بر بند و این قاعده از برای رفع شبهه و انتظار وقوع فعل است در آتیه: در موقع خطبه عتد بیع، چون عقد کردم و خریدم - در موقع شرط چون اگر زد میزنم. و اگر گفت میگویم - در موقع تعریف یعنی بیان مطلبی کردن چون هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت، دماغ بیهوشی و خیال باطل بست. که کشت و داشت و پخت و بست از افعال ماضی اند. در معنی مسی کارد و می پزد... یا چون: اجل برگشته میمیرد نه بیمار سخت، یعنی هر که اجلش مسی رسد می میرد. و در موقع نفرین چون آنکه خوابش بهتر از بیداریست، این چنین بدزندگانی مرده به مرده فعل ماضی است و مفهومش بمیرد بهتر است می باشد.» یا: «بدانکه در افعال فارسی وضع آنها در مذکر و مؤنث یکسان است.» یا: «بدانکه اگر حرف اول فعل مضموم باشد. باء اضافی (مقصود باء تأکید یا زینت است) مضموم شود چون برو، بخور. و اگر مکسور باشد باء را اکثر مکسور آورند چون بایست و بگیر و گاه برخلاف قاعده و قیاس آید. و در ساکن نیز اکثر مکسور شود. چون بمان، بخوان<sup>۱</sup> و اگر الف ممدود اول فعل امر باشد بعد از باء اضافی یا ساکن آرند چون بیا» یا: بدانکه در اسماء عربی الفی که در مرتبه چهارم یا زیاده واقع شود بیاء نویسنند چون عیسی... و اگر این گونه کلمات مضاف بر اسمی گردد پای آنها را الف نویسنند و یائی بدل کسره که آنرا یاء اظهار کسره اضافه گویند بعد از آن نویسنند. چون عیسای مسیح - مرضای اسلام...»

در کتاب چهارم که آنرا کتاب مشترکات نامیده است . از الفاظ و کلمات و واژه‌هایی سخن میراند که ریشه عربی دارد و در زبان فارسی تغییراتی بآنها داده شده . و قرنهاست در زبان فارسی مصطلح است .

در این فصل نخست علامات و قواعد شناختن کلمات فارسی را از عربی به تفصیل بیان می‌کند ، سپس کلماتی را که به وزنهای مختلف فعل ، فعل ، فعل ، فاعل ، مفعول ، افعال : تفعیل ، مفاعله ، انفعال ، استفعال ، افعال ، مفعول ، مفعله ، مفعال ، وفعولت وفعالت و... از زبان عربی بزبان فارسی راه یافته است ، با ذکر جزئیات ، توضیح می‌دهد و اضافه می‌کند که نزدیک به تمام این الفاظ هنگام استعمال در فارسی ، با مصدرهای حقیقی و مطابقی فارسی ، مانند: بودن - نمودن و کردن و داشتن و غیره ، ترکیب می‌شود . چنانکه اگر اکرام کردن ، شدت یافتن ، عاقل بودن ، استخراج کردن ، توجه داشتن ، تصرف کردن ، خجالت بردن ، حساب کردن . اطمینان دادن و مجادله نمودن و غیره آورند و آنچه از این اوزان و کلمات در فارسی به تنهایی استعمال گردد بسیار کمیاب است . و نیز در صرف این گونه کلمات همچنان قواعد زبان پارسی حکم فرماست . مثلا وجوه نه گانه عربی را گویند: عاقل بودم ، عاقل میشوی ، عاقل هستی ، عاقل شده‌ای ، عاقل شو . باید عاقل شود . عاقل نشده . عاقل نمی‌شود . آیا عاقل می‌شود ؟

همچنین از قواعد جمع در زبان پارسی و بکار بردن ضوابط جمع در کلمات عربی ، آنچه در فارسی متداولست و جمع کثرت و قلت و جمع در جمع بحث می‌کند و می‌نویسد در فارسی برای بنای جمع کثرت و قلت و زنی مقرر نیست ، مگر آنکه ضمیمه های جمع را با آوردن علامت جمع فارسی برای کثرت بنا کنند . مانند : وعاظها ، مضامین ها ، منازلها و غیره . و بسیاری از قواعد و ضوابط و مطالب دیگر .

**کتاب حروف عامله** - در این کتاب که می‌توان آنرا از مهم ترین فصول قند پارسی دانست ، از تأثیر و عمل بعضی از حروف فارسی در کلمات و الفاظ بحث می‌کند و از تبدیل آن حروف بیکدیگر . و بجز حرف ژوهشت حرف مخصوص عربی سایر حروف الفبا را از حروف عامله می‌شمارد .

در تبدیل حروف می‌نویسد . خاء در بسیاری از موارد بحروف دیگر بدل شود . نخست در مصدرها مانند دوختن - سوختن - نواختن - شناختن و غیره که به زاء بدل شود . دیگر به ج چون اسفناخ = اسپاناج = اسفناج و گاه به غین معجمه چون: ستیغ = ستیغ و گاه به قاف ، چون چخماخ = چقماق و چخماق . گاه به کاف عربی چون : خمان = کمان و خمند = کمند . و دال در بعضی الفاظ در آخر کلمه بعنوان حرف زاید آید و در

معنی فرقی حاصل نشود . چون : شفتالود = شفتالو ، پیرهن = پیرهنه . نارون = ناروند . در بعضی کلمات به «واو» بدل شود . بید = بیو (حشره ایست که چوب و لباس را می خورد) و به یاء تحتانی چون : آذربادگان = آذربایگان .

و به لام بدل گردد . چون : دغ = لغ (= زمین بی آب و گیاه) و به ذال معجمه . چون : استاد = استاذ و به کاف چون کلند = کلنک . و به هاء هوز چون : تبرزد = تبرزه و به نون چون : گزیده = گزینه و نموده = نمونه . و به تاء قرشت چون : دراج = تراج و شنبلیله = شنبلیت - و به سین چون : خروید = خروس و به شین معجمه چون : کوداب = کوشاب (= آشی است) حرف «راء» در بعضی الفاظ بحروف دیگر بدل شود . بدین قرار : به «نون» چون انبار = انبان و استوار = استوان - به «غین» چون کنار = کنار (کنار دریا و رودخانه) - به (هاعهوز) چون : هوبر = هو به (= شانه و کتف) - به «لام» چون : ریچار = ریچال (= مربا) و بارکانه = بالکانه (= بالکانه) - و خسوار = خوال (= طعام و خوردنی) و مور = مول - و به گاف فارسی چون ریماز = گیماز (= نوعی از جامه نفیس) - به واو چون : مر = مو<sup>۲</sup> . حرف «ز» گاه به (ی) بدل شود چون آواز = آوای و گاه به جیم معجمه چون : روز = روج و ارز = ارج و گاه به غین چون : گریز = گریخ و فروز = فروغ - و گاه به سین مهمله چون (یاز = ایاس و هرمز هرمس - و گاه به کاف تازی چون مزیدن = مکیدن - و گاه به هاء هوز چون درواز<sup>۲</sup> = درواه (= سرنگون و حیران) - و گاه به شین معجمه چون زلوك = شلوك (= دیوچه و زالو) و باشگونه = بازگونه = باژگونه - و گاه به ژ فارسی چون مزده = مزده و مزد = مزد - و گاه به ف چون : زغند = فغند (= برجستن) - و گاه به ق چون : ابریز = ابریق و غیره - و گاه به ذال معجمه چون : گزاردن = گذاردن که بمعنی ادا کردن و رها کردن و نهادن هر سه آید . سپس می نویسد ( بدانکه در این لفظ (گزاردن) اختلاف بسیار کرده اند . اهل هندوستان بزاء معجمه صحیح دانسته اند و ایرانیان به ذال معجمه نویسنده ولی حقیقت آنست که اگر بمعنی رها کردن و بجا گذاشتن و ترك کردن آید با ذال معجمه باشد . و اگر بمعنی ادا کردن و بجای آوردن باشد بزاء معجمه نویسنده .) سین «هسله نیز در الفاظ و کلمات بحروف زیر بدل شود :

در بعضی مصدرها به «واو» چون جستن و رستن که جوئیدن و روئیدن شود و در برخی مصدرهای دیگر به «ه» چون جستن و رستن و کاستن که جهیدن و رهیدن و کاهیدن گردد .

و در بعضی اسما به ج و ج چون خروس = خروج و ریواس = ریواج و در پاره ای کلمات به «شین» چون کستی = کشتی و فرشته = فرشته و در بعضی کلمات به «ف»

چون : جسته - چفت = (جامه تنگ و چسبان و نوعی پای افزار) و در برخی الفاظ بهاء  
 هوز چون خروس = خروه و آماس = آماه و گاهی بدل بدل گردد چون سچ = لیج =  
 و بخساره) و گاهی به دال تبدیل شود چون پاس = پاد = حفاظت. همچنین موارد تبدیل سایر  
 حروف را چون ش - غ - ف - ل - ل - م - ن و غیره یکایک و به تفصیل و با ذکر مثالهای متعدد  
 بیان میکنند که در اینجا رعایت اختصار را از نقل آنها خودداری میشود.

**اقسام حروف عامله** - ذکر اقسام حروف و عمل آنها در کلمات و معانی عدیده ای که  
 برای هر یک در این فصل آورده شده بطوری که اشاره شد، از مطالب برجسته کتاب بشمار  
 می رود چنانچه در تعدید و تقسیم انواع حروف ۲۷ قسم الف و ۲۹ قسم ب و ۲۰ قسم ت و  
 ۲۴ قسم ث و ۱۸ قسم ه و ۲۹ قسم ی آمده است. همچنین برای هر یک از حروف ن -  
 و س - و غیره بیش از ده قسم شمرده و هر یک را جداگانه بیان کرده است. و اگر چه در  
 این مختصر شرح و توضیح آنها میسر نیست ولی مزید فایده رابه ذکر نام برخی می پردازد.  
 از آن جمله است اقسام الف چون الف ندا - دعا، نفرین، قسم، متکلم، عطف، لیاقت،  
 اتصال، فاعل، زائد، کثرت، مصدری، نسبت، ندبه، تسمیه و تعظیم - ممدود، مقصور  
 جمع ابدال، مجهول، اشباع، مفعول، انحصار و الف بمعنی «من» و بمعنی (هنگام) و  
 بمعنی (متکلم) است.

و نیز از اقسام ب بای استعانت، عطف، ظرف، سبب، معیت، تبعیض، مقابله،  
 تشبیه، طرف و جانب، قسم، عوض، توافق، اضافه، زائد، الصاق، لیاقت، مقدار  
 ضمیر و بی برای اتصال و بمعنی برای و همراه، و نزدیک، و زیرا، و از، و در، و بر و  
 و وزیر، و رانام برده و ضمن توضیحی شایسته و درخور برای هر یک مثالی آورده است.  
 همچنین از اقسام «تاء» تاء خطاب، شرط، مصدر، سبب و علت، زینهار و هرگز، ربط،  
 عددی نقل، تأکید، مبالغه، نتیجه، ضمیر، وحدت، تشبیه و آگهی، تاء بمعنی هماندم  
 و همان ساعت، و بدل (اگر) و بمعنی تو و بمعنی خودت و بمعنی حتی و ای را با ذکر مثال  
 بیان کرده است.

در بیان تعریف «یاء» و اقسام آن می نویسد: چون در اول کلمه در آید یاء حطی  
 نامند و چون در میان کلمه باشد یاء تجتانی گویند. گاه منفرد و در آخر آید و برد و قسم  
 است. معاوم و مجهول. اقسام آن عبارتست از: مصدری - متکلم - خطاب - نسبت -  
 تکیه - وحدت - فاعل - مفعول - مقدار - تشبیه - مبالغه - زائد - اضافه - استمراری  
 توصیفی - تمنا - ندا - عطف - تردید - رابطه - تعظیم - تحقیر - تخصیص - لیاقت -  
 و یاء بمعنی هستی و یاء بدل کسره و یاء علامت جمع و یاء شرط و جزا و غیره.  
**کتاب ششم که آنرا «کتاب مصطلحات» نامیده است؛ کوچکترین فصول کتاب و**

جمعاً ۳۳ صفحه است . مشتمل بر بیش از سدها کلمه و لفظ عربی که در زبان فارسی وارد شده و جزء واژه‌های معمول و مصطلح این زبان گردیده است ؛ با ذکر معانی لغوی و اصطلاحی آنها و توضیحی کامل و ذکر مثالی مناسب و بیان موارد استعمال هر یک .

مصنف میافزاید برای کسانی که قصد فراگرفتن زبان فارسی را دارند و قوف بر معانی اصطلاحی این الفاظ و درک موارد استعمال آنها اسری لازم و ضروریست ، و تنها آشنائی به معانی لغوی این کلمات بسنده نیست . چه این الفاظ ، اگر نه در همه جا ، غالباً به شیوه اهل ادب و منطق بکار رفته و از آنها مفهومی خاص و مقسودی جداگانه اراده شده است که آموزندگان زبان فارسی را بی وقوف بر آنها درک مطلب سخت دشوار و گاه مستع است .

این الفاظ بعضی شامل اصطلاحات فلسفی و منطقی است مانند : سننری و کبری - قضیه و شکل - موضوع و محمول - تابع و متبوع - قرینه و قیاس - دلیل و سبب - تصور و تصدیق - محسوس و معقول و غیره و غیره ... و برخی مشتمل بر اصطلاحات فقهی و دینی و تفسیری و صرفی و نحوی و ادبی و غیر آنها ؛ چون ناسخ و منسوخ - راجع و مرجوح - تأویل و تفسیر - روایت و درایت - دال و مدلول - جرح و تعدیل - حلال و حرام - طاعرو نجس - مبتدا و خبر - شرط و جزا - فك و اضافه - استعاره و مجاز - تنذیری و ملفوظی - لغوی و اصطلاحی - متن و حاشیه و غیره و غیره . و پاره‌ای حروف عربی که غالباً بصورت ترکیب در فارسی بکار رفته مانند : عنقریب - حتی الامکان - کماکان - سهواً ، کن - الی الابد - لم یزرع - لایعقل - علی ای حال و غیره و غیره .

و در پایان فصل اشارتی به برخی ترکیبها و اصطلاحات شاعران پارسی زبان در ادبیات و شعر و عرفان است با توضیحاتی در باره آنها که برای غیر فارسی زبانان لازم می نماید .

مانده دارد

- ۱ - این با در کلمات بمان و بخوان و نظایر آنها در گذشته بضم اول تلفظ می شده است و در غالب نسخه‌های منخطوط قدیم نیز بر بالای حرف علامت ضمه مکرر دیده شده است .
- ۲ - در فرهنگها بدین معنی دیده نشد .